گزارش «جوان» از مراسم تشییع پیکر شهید تازه‌تفحص‌شده مدافع حرم علیرضا اکبری

جاذبه شهید دل‌ها را به هم نزدیک می‌کند

امیر عباس قاسمی، خبرگزاری موج

علیرضا محمدی

در چند روز اخیر خبرهایی از تفحص و شناسایی پیکر چند شهید مدافع حرم در فضای مجازی منتشر شد. شهید علیرضا اکبری از شهدای مدافع حرم فاطمیون یکی از این شهدا بود که از تهران عازم جبهه مقاومت اسلامی شده بود. روز پنج‌شنبه ۲۹ فروردین ماه تشییع پیکر این شهید در میدان و محله جلیلی، یکی از محلات منطقه ۱۷، برگزار شد. فرصتی پیش آمد تا در این مراسم معنوی شرکت کنیم و به نوبه خود ادای دینی به یکی از شهدای غریب مدافع حرم داشته باشیم. گزارش زیر را بخوانید.

جام عشق

ساعت ۹ صبح است و اینجا «میدان جلیلی» روز شلوغی را آغاز کرده است. میدان که چه عرض کنم، چهارراهی است دایره‌ای‌شکل که گویا از قدیم اسم میدان را یدک می‌کشد. اغلب مغازه‌های واقع در خیابان منتهی به میدان جلیلی، در این موقع از روز و با توجه به اینکه در پنج‌شنبه قرار داریم، تعطیل هستند. خیابان خلوت است و در تضاد با شلوغی میدان، حس خاصی را به آدم منتقل می‌کند.

قبل از اینکه به جمعیت ملحق شوم، اسامی کوچه‌های منتهی به میدان را می‌خوانم. تقریباً همه کوچه‌ها مزین به نام شهیدی هستند؛ غلامعلی ترانه، قدیر تنها، جهانگیر قنبری و... منطقه ۱۷ با بیش از ۴ هزار شهید دارالشهدای تهران است و حالا مدافعان حرم نیز به خیل شهدای این منطقه پیوسته‌اند. ایرانی و افغانی هم فرق ندارد. هر کسی زیر بیرق اسلام و اهل‌بیت(ع) تربیت شده و روحش را صیقل داده باشد، جام عشق را سر می‌کشد!

تابلوی وحدت

صدای بلندگویی که روی یک وانت قرار دارد، کوچه‌های اطراف را در برگرفته و جماعت را به سوی خود می‌خواند. در میدان جلیلی هنوز پیکر شهید داخل آمبولانس است. حاج آقا مطلبی امام جماعت مسجد جامع ابوذر، چهره آشنایی است که در میان جمعیت دیده می‌شود. چهره‌ها را که نگاه می‌کنم، افغانی و ایرانی در کنار هم قرار گرفته‌اند و تابلوی زیبایی از وحدت و ارادت به ساحت شهید را به نمایش گذاشته‌اند.

عکاس‌ها که به طرف آمبولانس می‌دوند، متوجه می‌شوم پیکر شهید در حال خروج است. من هم به همان طرف می‌روم و ناخواسته همراه جمعیت به خیابان برادران شهید آقایاری برده می‌شوم. قرار است پیکر شهید در یکی از کوچه‌های این خیابان به مقابل خانه پدری برده شود و از آنجا به گلزار شهدای بوستان زمزم مشایعت شود.

پرچم فاطمیون

طبق رسمی که معمولاً در تشییع پیکرها می‌بینیم، آقایان جلو هستند و خانم‌ها پشت سر حرکت می‌کنند. تابوت شهید روی دوش شش رزمنده مدافع حرم فاطمی قرار دارد که یونیفورم‌های نظامی به تن دارند. آرم لشکر فاطمیون روی بازوهای این رزمنده‌ها دیده می‌شود و پنج پرچم زردرنگ لشکر فاطمیون نیز در میان جمعیت به اهتزاز درآمده‌اند.

مردم این منطقه اغلب از خانواده ایثارگران هستند. حین راه خانم‌هایی را می‌بینم که در پیاده‌رو ایستاده‌اند و اشک می‌ریزند. کسی چه می‌داند شاید یکی از همین پیرزن‌ها خود مادر شهید باشد. مثل همسر شهید خیرالله رضایی از کسبه قدیمی محله که بلندگوی مراسم نام این شهید و خانواده‌اش را صدا می‌زند. یا فرزند شهید متین راسخ که از بسیجی‌های شناخته‌شده محله است و در تشییع پیکر شهید اکبری حضور دارد. یا برادر شهیدان آذرسرا، خانواده شهید غلامعلی ترانه و...

> افغانی و ایرانی اینجا معنی ندارد. همه حول محور شهیدی جمع شده‌اند که ایمان و اعتقادش مرزها را درهم شکافت و مدافع حرم شد. حالا خون این شهید مانند ستاره راهی است که مسیر وحدت و همدلی را به صبح روشن ظفر و پیروزی وصل می‌کند

آخرین وداع

کاروان که به کوچه شهید صحانپور می‌رسد، توقف می‌کند. گویا منزل پدری شهید اکبری در این کوچه قرار دارد. باریک است و وانت حامل بلندگو متوقف می‌شود. جماعت به همراه تابوت می‌روند تا برای بار آخر، خانواده شهید با پیکر فرزندشان وداع کنند. سه و نیم سال پیش، شهید علیرضا اکبری از در همین خانه خارج شد و در برابر چشمان نگران پدر و مادرش به جبهه سوریه اعزام شد. آن روز که از مقابل چشمان مادر دور و دورتر می‌شد، کسی نمی‌دانست بازگشتش سه و نیم سال طول می‌کشد!

خانواده شهید گوسفندی قربانی کرده‌اند که خونش زیر پای تشییع‌کنندگان جاری می‌شود. از اینجا به بعد باید مسیر را عوض و از خیابان شهید داود سلامت عبور کنیم. یکی از اهالی که متوجه می‌شود خبرنگار هستم می‌گوید: داود فوتبالیست بود و خیلی از هم‌دوره‌ای‌هایش مزه دریبل‌های او را حین مسابقه درک کرده‌ایم. داود سلامت از اولین شهدای این منطقه بود.

علی‌اکبرهای زمانه

وارد خیابان شهید سلامت که می‌شویم، مداح حرف جالبی می‌زند. اشاره به میلاد حضرت علی‌اکبر(ع) می‌کند که همین روز قبل بود و می‌گوید: «نام جهادی شهید اکبری در جبهه مقاومت اسلامی علی‌اکبر بود. او و همه علی‌اکبرهای زمانه به سوریه رفتند تا نگذارند داستان به اسارت گرفته شدن اهل بیت(ع) دوباره تکرار شود.» راه زیادی تا گلزار شهدای گمنام بوستان زمزم نمانده و هر لحظه به تعداد جمعیت افزوده می‌شود. اینجا فرصتی پیش می‌آید تا جمعیت را از نقطه مرتفعی نگاه کنم. بیشتر از هزار نفر به نظر می‌رسند. جنوب شهر جایی است که مردمانش انقلاب را به ثمر رساندند و بار آن را در آوردگاه‌های گوناگون به دوش کشیدند. حالا هم ابایی ندارند که پیکر یک شهید را مسافتی چند صدمتری به دوش بگیرند و تشییع کنند.

دوشادوش هم

بوستان زمزم چند سالی است که مهمان دو شهید گمنام شده و حالا قرار است نماز میت و مراسم بدرقه شهید علیرضا اکبری در جوار زیارتگاه این دو شهید برگزار شود. جمعیت اینجا به نقطه اوج رسیده و اطراف زیارتگاه را دربرگرفته است. حجت‌الاسلام مطلبی نماز را می‌خواند و ایرانی و افغانی دوشادوش هم ایستاده‌اند. حاج آقا مطلبی بعد از نماز سخنرانی کوتاهی می‌کند. می‌گوید: «شاید این شهید ایرانی نباشد، اما شهید و ساحت شهادت و پاسداری از اسلام و مسلمین مرز نمی‌شناسد و همین حضور مردمی در تشییع پیکر شهدای مدافع حرم فاطمیون و زینبیون دلیلی بر این مدعاست که مردم هیچ فرقی بین شهدا قائل نیستند و همه را به یک چشم می‌بینند.»

از جوار شهدای گمنام بوستان زمزم، مردمی را می‌بینم که از دو ملت مختلف کنار یکدیگر ایستاده‌اند. همانطور که آقای مطلبی گفت افغانی و ایرانی اینجا معنی ندارد. همه حول محور شهیدی جمع شده‌اند که ایمان و اعتقادش مرزها را درهم شکافت و مدافع حرم شد. حالا خون این شهید مانند ستاره راهی است که مسیر وحدت و همدلی را به صبح روشن ظفر و پیروزی وصل می‌کند.

نکاتی از زندگی و تحول شهید تازه‌تفحص‌شده مدافع حرم مجید قربانخانی

می‌گفت: حضرت زینب(س) خالکوبی‌هایم را پاک می‌کند!

غلامحسین بهبودی

شهید مجید قربانخانی از شهدای مدافع است که پیکر مطهرش پس از حدود سه سال و اندی به‌تازگی تفحص و شناسایی شده است (شاید وقتی این مطلب منتشر می‌شود پیکر شهید تشییع هم شده باشد). زندگی شهید قربانخانی حاوی نکات فراوانی بود که باعث شد نام او در میان شهدای مدافع حرم پرآوازه باشد. این شهید با ظاهر و مرامی خاص وارد وادی جهاد شد و به مجید سوزوکی جبهه مقاومت اسلامی شهرت یافت. از ۲۱ دی ماه ۹۴ که مجید به شهادت رسید، تا همین چند روز پیش خانواده منتظر پیدا شدن نشانی از پیکر او بودند که با زحمات نیروهای تفحص، پیکر این شهید تفحص شد. سال ۹۵ دیدار و گفت‌وگویی با خانواده شهید داشتیم و آرزویشان را بازگشت پیکر عزیزشان یافتیم. متن زیر برگرفته از گفت‌وگویی است که پیشتر با خانواده‌اش انجام داده بودیم.

مجید بربری

آقا مجید بچه محله یافت‌آباد تهران بود. از آن بچه‌های جنوب شهری که مشتی‌گری در مرامش بود و توی محله‌شان به انواع صفت‌ها شناخته می‌شد. مجید بربری یکی از آنها بود. پدر شهید در این خصوص می‌گفت: «دایی‌های من نانوایی بربری دارند، مجید عصرها که از سر کار برمی‌گشت، پشت دخل بربری فروشی می‌رفت و نان دست مردم می‌داد. یکی می‌گفت مجید دو تا بربری بده، آن یکی می‌گفت مجید چهار تا بربری هم به من بده. سه تا هم به من و... همینطور شد که در محله نامش را مجید بربری گذاشتند. وگرنه کار و بار پسرم چیز دیگری بود.»

عاشق اهل بیت

مجید سوزوکی، مجید بربری یا آقا مجید قربانخانی، هر که بود ذات پاک این جوان جنوب شهری با محبت اهل بیت درهم آمیخته بود. پدر و مادرش می‌گفتند که مجید شاید خالکوبی کرده و گفتار و منش لوتی‌وار داشت، اما هر جا می‌رفت و هر کاری می‌کرد، حرمت اهل بیت(ع) را نگه می‌داشت. مادر شهید می‌گفت: پسرم عاشق اهل‌بیت (ع) و امام حسین(ع) بود. محرم‌ها طور دیگری می‌شد و شور می‌گرفت. ماجرای تحولش هم در یک هیئت رقم خورد. آنجا پسرم از تعرض تکفیری‌ها به حرم حضرت زینب(س) شنیده و از فرط گریه بی‌حال شده بود. دوستانش می‌گفتند مجید به سرش می‌زد و می‌گفت مگر ما مرده باشیم که کسی بخواهد دست به حریم اهل بیت(ع) بزند. از همان زمان پسرم تصمیم گرفت مدافع حرم شود.

۴ ماه تا شهادت

فقط چهار ماه زمان نیاز بود تا مجید قربانخانی تصمیم به مدافع حرم شدن بگیرد و در پایان این مدت به شهادت برسد. پدر شهید می‌گفت: «پسرم تنها یک هفته بعد از حضور در سوریه شهید شد. شهید امیدواری از همرزمان برادرم قبل از اعزام خواب می‌بیند که در حرم حضرت زینب(س) مدافعان حرم صف کشیده‌اند. حضرت رقیه(س) می‌آیند و از بین صف چند نفر را نشان می‌دهند و می‌گویند شماها یک قدم جلو بیایید. جلو که می‌آیند به آنها نگاهی می‌اندازند و می‌روند. شهید امیدواری در همان خواب چهره پسرم را دیده بود. در هواپیما و موقع اعزام مجید را می‌بیند و می‌شناسد. به هر حال در سوریه وقتی مجید وضو می‌گرفت، حسین امیدواری و سایر بچه‌ها می‌گویند مجید این خالکوبی‌ها چیست. پسرم در جواب می‌گوید: حضرت زینب(س) به زودی یا پاکش می‌کند یا خاک.» خانم زینب(س) خیلی زود دل پاک آقا مجید را می‌خرد و او را می‌برد. ۲۱ دی ماه ۱۳۹۴ او به همراه شهیدان مرتضی کریمی، مصطفی چگینی و آژند به شهادت می‌رسد و پیکرش تا همین اواخر در منطقه عملیاتی جا می‌ماند.

وادی کتاب

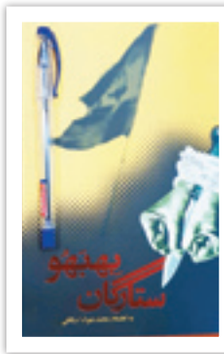

خاطرات اسارت ۶۲ آزاده بهبهانی در کتاب «ستارگان بهبهو»

آزادگانی که گنجینه‌ای گرانبها از تاریخ جنگ هستند

احمد محمدتبریزی

بهبهان شهری در جنوب شرقی استان خوزستان است که در گویش محلی به آن «بهبَهو» می‌گویند. این نام دستمایه کتاب «ستارگان بهبهو» شده تا شرح خاطرات ۶۲ نفر از آزادگان بهبهانی باشد. آزادگانی که در سال‌های نخستین دفاع مقدس به اسارت دشمن بعثی درآمدند و چندین سال را به عنوان اسیر در خاک کشور عراق گذراندند.

کتاب به صورت جداگانه به زندگی هریک از آزادگان پرداخته و همانند کتاب «آن ۲۳ نفر» سرگذشت این افراد ارتباطی به هم ندارد. محمدجواد اسکافی در «ستارگان بهبهو» زندگی هر آزاده را به صورت جداگانه و مختصر آورده و جذابیت روایی کتاب‌های خاطره‌نگاری را ندارد ولی تلاشی قابل قبول و قابل احترام جهت پاسداشت و زنده نگه داشتن نام اسرای این شهر است.

> ای کاش نویسنده کتاب که خودش شرایط دوران اسارت را از نزدیک لمس کرده و همنشین آزادگان در اردوگاه بوده با جزئی‌نگری بیشتری کتاب را می‌نوشت. امکانی که او برای نگارش چنین کتابی داشت را کمتر نویسنده‌ای داشته است و اسکافی باید خیلی بهتر از این امکان استفاده می‌کرد

البته نویسنده در انتخاب چنین سبکی برای نگارش کتاب زیاد مقصر نیست چون به لحاظ زمانی و مکانی شخصیت‌های کتاب ارتباطی با هم نداشته‌اند ولی می‌شد با انتخاب یک یا دو شخصیت زندگی‌شان را به صورت جزئی‌تر و جذاب‌تر به رشته تحریر درآورد. به‌ویژه آنکه نویسنده کتاب از نزدیک آزادگان را می‌شناسد و خودش در دوران اسارت مدتی را با هر کدام از آزادگان گذرانده است.

برای نمونه پرداختن به زندگی محمدرضا آزادمنش به عنوان یکی از آزادگان جذابیت‌های خاص خودش را دارد. او در ۱۵ سالگی در جریان عملیات خیبر به اسارت دشمن درآمد و در دوران اسارت مدتی را در «آسایشگاه اطفال» گذراند. کمی بعد او را به یک اردوگاه تبلیغاتی در شرایطی سخت فرستادند که کارهای تبلیغاتی و پشتیبانی آزادمنش با وجود سن و سال کمش ستودنی بود.

رمضان استادیان آزاده دیگری است که در عملیات رمضان به اسارت دشمن درمی‌آید و به خاطر روحیه فرهنگی‌اش تأثیر زیادی روی دیگر آزادگان می‌گذارد. در مقابل افراد دیگری بودند که در اسارت سواد خواندن و نوشتن یاد گرفتند و در زمان کوتاهی حافظ قرآن کریم شدند تا پس از آزادی به یکی از مدرسان قرآن تبدیل شوند. درست مثل سرگذشت سید نصرالله اکبرزاده که در اسارت به خودسازی پرداخت و در هر زمینه‌ای خودش را ارتقا بخشید.

در میان این ۶۲ نفر برخی هم از دنیا رفتند. آزاده سعید باباسنی در ۱۷ سالگی و در جریان عملیات آزادسازی خرمشهر اسیر شد. این آزاده جوان روزهای سختی را در اسارت پشت سر گذاشت و در سال ۱۳۷۷ بعد از تحمل درد و رنج فراوان ناشی از اسارت از دنیا رفت. سید غالب تیمار نیز در عملیات رمضان اسیر شد و از خودگذشتگی‌هایش در اسارت در خاطر همرزمانش مانده است. او ۱۵ روز پس از آزادی در شهریور ۱۳۶۹ به سوی آسمان پرکشید.

عباس روزخوش دیگر آزاده بهبهانی بود که در سال ۱۳۹۴ از دنیا رفت. او در عملیات خیبر به اسارت دشمن درآمد پس از سال‌ها تحمل دردهای جانبازی دعوت حق را لبیک گفت و به دوستان شهیدش پیوست. محمد رشید عبداللهی دیگر آزاده عملیات خیبر نیز در سال ۱۳۹۰ جان به جان آفرین تسلیم کرد و به خیل شهدا پیوست. عبدالحسین مقصودی که در تیر ۱۳۶۱ اسیر شد دیگر آزاده‌ای است که این جمع ۶۲ نفره را ترک کرده و از دنیا رفته است. هر کدام از این آزادگان دریایی از خاطره هستند که با رفتنشان ما را از این دریا محروم کرده‌اند. اگر زمان حیات به سراغ رزمندگان دفاع مقدس نرویم و خاطراتشان را نشنویم بعداً افسوسش را خواهیم خورد. مثل الان که این آزادگان با رفتنشان خاطراتشان را هم با خود برده‌اند و نباید این گنجینه عظیم را به‌راحتی از دست داد.

نکته مهم در رابطه با کتاب «ستارگان بهبهو» اینجاست که نگارنده هر ۶۲ نفر را از نزدیک می‌شناخته و با توجه به خاطرات و اطلاعات اندکی که در ذهنش باقی مانده کتاب را نوشته است. ای کاش نویسنده کتاب که خودش شرایط دوران اسارت را از نزدیک لمس کرده و همنشین آزادگان در اردوگاه بوده با جزئی‌نگری بیشتری کتاب را می‌نوشت. امکانی که او برای نگارش چنین کتابی داشت را کمتر نویسنده‌ای داشته است و اسکافی باید خیلی بهتر از این امکان استفاده می‌کرد. پرداختن اینچنین کلی به خاطرات دفاع مقدس برای خواننده کنجکاو امروز خیلی جذاب نیست بلکه پرداختن به جزئیات و بیان نکات ریز از سبک زندگی آزادگان جذابیت‌هایی زیادی دارد. جای کلی‌گویی را باید جزئی‌نگری بگیرد تا از دل جزئیات طرح شده مطالب و نکات استخراج شود.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۶۳۶

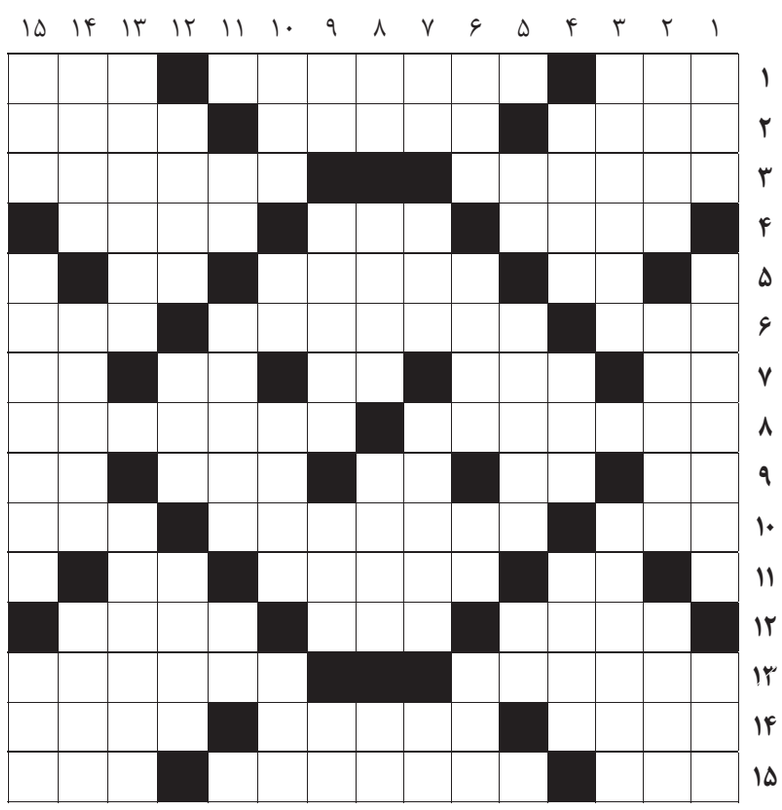

از راست به چپ

■ ۱- تپه و پشته بلند- واحد اندازه‌گیری توان- ظاهر ساختمان ■ ۲- کبوتر صحرایی- مقابل اقرار- زبردست ■ ۳- عزیز و گرامی- قرارداد؛ مقاطعه‌کاری ■ ۴- ثبات و پایداری- پرنده ای شبیه قناری- حلال رنگ ■ ۵- لخت- خرس استرالیایی- یکدنده ■ ۶- نرم و شکننده- یاری خواستن- پرسش از مکان ■ ۷- درخت انگور- واحدی در زمان- آوای رزمی کار- تردید- تلخ ■ ۸- کاپیتان فقید فوتبال ایران- پایتخت ونزوئلا ■ ۹- شهر عمارت برج طغرل- مادر لر- حرف انتخاب- نقره- ماه سرد ■ ۱۰- از عناصر چهارگانه- از مکاتب ادبی- زلف ■ ۱۱- کافی- بوستانی در تهران- ناشنوا ■ ۱۲- گردنده- سدی که در عرض رودخانه برای صید ماهی می‌سازند- مهره پیاده شطرنج ■ ۱۳- مصنوعی- با هم نسبت داشتن ■ ۱۴- دوره نهفتگی بیماری- نخ بافتنی- نوحه سرایی بر مصائب اهل بیت ■ ۱۵- پایتخت اتریش- شخصیت سینمایی- هر ساز سیمی

از بالا به پایین

■ ۱- مرزبان- خواندن کامل کلام الله از اول تا آخر- محل پرتاب موشک ■ ۲- گردنکشی- حکایت و داستان- نژاد عرب ■ ۳- از سنگ های قیمتی به رنگ آبی- حمله شبانه ■ ۴- زمان مرگ- پیمان زناشویی- نوعی پارچه ■ ۵- رطوبت خسیس- پافشاری- جوی خون ■ ۶- خوک- عنوان هر یک از پادشاهان ساسانی- بند دست- واحد اندازه‌گیری ■ ۷- ریشه- وسیله دست داور- دعا و مناجات- صدمتر مربع ■ ۸- مدافع فوتبال- پرافتخارترین ورزشکار المپیکی ایران- مخالف و ضد انگلیسی- ضمیر اجتماعی ■ ۹- کتف- قسمت منفجرشونده موشک- پینه و وصله- قورباغه ■ ۱۰- میدانی قدیمی در تهران- یک لحظه- دربند- بازنده شطرنج ■ ۱۱- الفبای موسیقی- شرکت دادن- پایتخت آلمان غربی سابق ■ ۱۲- پارچه روبالشی- سقف دهان- تنبلی؛ کاهلی ■ ۱۳- از مهمات جنگی- نوعی چراغ نفتی ■ ۱۴- افسار- قبل از نام دو ماه قمری می‌آید- واحد شمارش اسلحه ■ ۱۵- سیم متصل به زمین- خودشیفتگی- خالی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۸	۵	۲						۱
						۶	۴	
			۸		۱			
	۷	۴			۳			
						۳	۶	
		۳		۵	۲			
						۸		۴
			۱		۹			
۵	۳						۲	

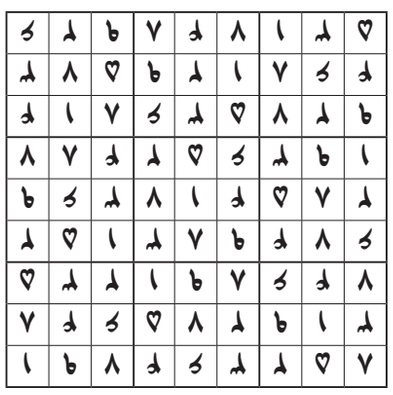

جدول کلمات متقاطع
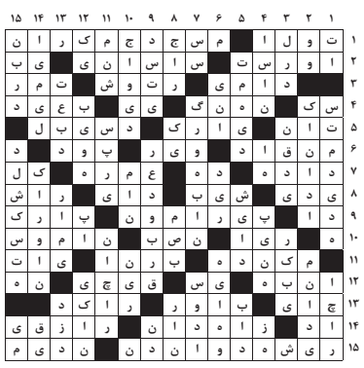
پاسخ جدول شماره ۵۶۳۵